

جایگاه علوم طبیعی در فرآیند تفسیر قرآن کریم از منظر علامه طباطبائی*

سید حمید جزائری** و احمد رضا تحیری***

چکیده

یکی از روش‌های تفسیری - که پس از عصر روشنگری و انقلاب صنعتی در غرب، به صورت ویژه در جهان اسلام مورد توجه قرار گرفته است - روش تفسیر علمی قرآن است که در آن مفسر می‌کوشد تا با بهره‌گیری از یافته‌های علوم تجربی، به فهم بهتری از آیات قرآنی دست یابد. این روش عمدتاً به سه شیوه «تطبیق»، «استخدام» و «استخراج» صورت می‌پذیرد. نوشتار حاضر، به منظور دست‌یابی به جایگاه علوم طبیعی در فرآیند تفسیر از منظر علامه طباطبائی، این سه شیوه را در خصوص این دسته از علوم در تفسیر شریف «المیزان» مورد بررسی قرار داده و با دقت در مواردی که علامه طباطبائی در تفسیر خود به یافته‌های علوم طبیعی اشاره فرموده است، روشن ساخته است که نخست در المیزان نه تنها هیچ مصداقی برای «تطبیق» نمی‌توان یافت، بلکه اساساً یکی از انگیزه‌های اصلی علامه در تألیف این تفسیر، مقابله با رواج تطبیق در عرصه تفسیر در دوران ایشان بوده است؛ دوم ایشان اگرچه در فهم آیات قرآنی، در مواردی از علوم دیگر بهره گرفته است؛ اما بررسی این موارد آشکار می‌سازد که ایشان - همان‌گونه که بارها تصریح نموده است - قرآن را در مقام تفسیر، از سایر علوم و منابع معرفتی بی‌نیاز دانسته و یافته‌های سایر علوم را تنها در فهم بهتر آیات و استفاده‌های فرائفسیری - و نه اصل تفسیر قرآن - قابل «استخدام» می‌داند؛ و سوم اگرچه در عرصه علوم طبیعی در المیزان موردی برای «استخراج» یافت نمی‌شود؛ اما این تفسیر ظرفیت بسیار عظیمی در استخراج نظریات، در شاخه‌های مختلف علوم انسانی و نظری دارد.

*. تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۲۰ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۰۸/۱۶.

** عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمية: jazayeri@almustafaou.com

*** دانش‌آموخته دکتری قرآن و علوم اجتماعی مجتمع آموزش عالی قرآن و حدیث، جامعه المصطفی العالمية (نویسنده

مسئول): a.r.tahayori@gmail.com

واژگان کلیدی: علوم تجربی، تفسیر علمی، تفسیر المیزان، تطبیق، استخدام، استخراج.

مقدمه

وحی و تجربه، به عنوان دو ابزار مهم معرفت بشری، همیشه تاریخ مورد توجه انسان بوده و در قرون اخیر، به واسطه تحولات فکری ناشی از عصر روشنگری و غلبه فلسفه اصالت حس و وقوع انقلاب صنعتی و رشد انفجاری و فزاینده علوم طبیعی در جهان غرب از یک سو؛ و تعارضات متعدد کتاب مقدس با یافته های جدید علمی و پیدایش اندیشه های الحادی و ضد دینی از سوی دیگر، مسئله رابطه میان وحی و تجربه و نتایج معرفتی حاصل از آنها، به یکی از چالش های اساسی و مهم در میان اندیشمندان شرق و غرب تبدیل شده است.

این مسئله به مرور زمان به حوزه های فکری جهان اسلام نیز گسترش یافته و منجر به پیدایش روشی نسبتاً جدید در عرصه تفسیر قرآن مجید گردیده است که بر اساس آن مفسر می کوشد تا با بهره گیری از یافته های علوم تجربی، به فهم بهتری از آیات قرآنی دست یافته و سازگاری و انطباق این علوم با دست آوردهای وحی قرآنی را به اثبات رساند و از آنجایی که این روش در دوران معاصر به روش غالب در عرصه تفسیر قرآن کریم مبدل گردیده و قیل و قال ها و نقض و ابرام های بسیاری در مورد آن در جوامع علمی و حوزوی از جهات مختلفی نظیر روایی و جواز این روش، مباحث هرمنوتیک و زبان دین و قرآن و نسبت آنها با زبان علم، مبانی و اصول و قواعد این روش، حیطه و محدوده این روش و ... مطرح است، بحث از آن به یکی از داغ ترین و مهم ترین مسائل روز در عرصه تفسیر و علوم قرآن مبدل گردیده است.

این نوشتار دیدگاه علامه طباطبائی - به عنوان بزرگ ترین مفسر قرن اخیر در جهان اسلام - در مورد جایگاه علوم تجربی در فرآیند تفسیر قرآن مجید و روش صحیح استفاده از این علوم در مقام فهم کتاب الهی بررسی می کند و از آنجایی که این روش تفسیری عمدتاً به سه طریق «تطبیق و تحمیل» نظریات علمی بر قرآن کریم و تأویل آیات کتاب الهی به گونه ای که با این نظریات مطابقت پیدا کنند، «استخدام» علوم در فهم قرآن کریم و «استخراج» نظریات و قوانین علمی از قرآن انجام گرفته است، و در قالب بررسی سه مسئله «تطبیق»، «استخدام» و

«استخراج» در تفسیر المیزان و در منطق تفسیری علامه طباطبایی به سامان رسیده است.

مفهوم‌شناسی واژه «علم»

واژه «علم» به لحاظ لغوی ضدّ جهل و به معنای «آگاهی یقینی یا ادراک حقیقی شیء» است (فراهِیدی، کتاب العین، ۱۴۰۹: ۱۵۲/۲؛ راغب اصفهانی، مفردات، ۱۴۱۲: ۵۸۰؛ فیومی، المصباح المنیر، ۱۴۱۴: ۴۲۷)؛ بلکه می‌توان گفت که مفهوم لغوی این واژه و معادل‌هایش در زبان‌های دیگر مانند «دانش» و «دانستن» در زبان فارسی، روشن و بی‌نیاز از توضیح است؛ اما معانی اصطلاحی مختلفی دارد که مهم‌ترین آنها از این قرارند:

الف) اعتقاد یقینی مطابق با واقع، در برابر جهل بسیط و مرکب، هرچند در قضیه واحدی باشد.

ب) مجموعه قضایایی که یک محور خاص و وجه اشتراکی بین آنها در نظر گرفته شده است؛ چه این که قضایای شخصی و خاص باشند (همانند علم تاریخ و جغرافیا و رجال و بیوگرافی شخصیت‌ها و ...) یا قضایای کلی و قابل صدق و انطباق بر موارد و مصادیق متعدّد؛ و در حالت دوم نیز چه این که قضایای اعتباری و قراردادی باشند (که علوم غیر حقیقی و قراردادی مانند لغت و دستور زبان را شامل می‌شوند) و یا قضایایی حقیقی و غیر اعتباری (که همه علوم نظری و عملی حقیقی را شامل می‌شود).

ج) مجموعه قضایای حقیقی که از راه تجربه حسّی، قابل اثبات باشند؛ این اصطلاحی است که بعد از انقلاب صنعتی و ظهور فلسفه تحصّلی (پوزیتیویستی) رایج گردیده که تنها شامل علوم تجربی بوده و علوم و معارف غیر تجربی را در بر نمی‌گیرد (مصباح‌یزدی، حقوق و سیاست در قرآن، ۱۳۹۱: ۶۳/۱ - ۶۴).

از سوی دیگر علوم تجربی نیز به نوبه خود در یک تقسیم کلی و مرسوم، به دودسته علوم طبیعی و علوم انسانی تقسیم می‌شوند که هردوی این اقسام، اگرچه در روش با یکدیگر مشترک‌اند؛ اما متعلّق و موضوع آنها متفاوت است. در علوم انسانی، موضوع مورد مطالعه، مسائل فردی یا جمعی نوع انسانی است؛ اما در علوم طبیعی، موضوع بحث طبیعت و قوانین

حاکم بر آن بوده و اگر هم جنبه‌ای از نوع انسانی در این علوم مورد توجه قرار می‌گیرد، از آن جهت که بخشی از طبیعت و عالم مادی است، مورد مطالعه قرار گرفته و ماهیت انسانی در این علوم، محل نظر نیست.

منظور از علم

نکته‌ای که در ابتدای بحث لازم است بدان توجه شود این است که آنچه در این نوشتار وجهه اصلی همت آن است، صرفاً بررسی جایگاه «علوم طبیعی» در تفسیر المیزان است و اگرچه در ذیل هر عنوان، مطالب به‌گونه‌ای مطرح شوند که هم علوم انسانی و هم علوم طبیعی را شامل گردند؛ اما از آنجایی که علوم انسانی حوزه‌ای بسیار گسترده‌تر داشته و نقش آنها در فرآیند تربیت انسان بسیار مهم‌تر و اساسی‌تر از علوم طبیعی است، از این‌رو منظور اصلی علم در این نوشتار تنها علوم طبیعی بوده و اگر در موردی به جایگاه علوم انسانی در فرآیند تفسیر پرداخته‌شده، از باب استطراد است؛ چراکه سزاوار است که این تحقیق، در مورد هر یک از رشته‌های علوم انسانی به‌صورت جداگانه و در مقاله‌ای مستقل مورد توجه قرار گیرد و چه‌بسا بررسی کلی و عمومی جایگاه علوم انسانی در حوزه تفسیر قرآن مجید، لااقل در برخی موارد منجر به حصول نتایجی نه‌چندان دقیق و کارآمد گردد.

تفسیر علمی در المیزان (تطبیق قرآن کریم با علوم طبیعی در المیزان)^[۱]

مروری بر مقدمه تفسیر المیزان، کمابیش انگیزه مؤلف آن را از نوشتن این تفسیر مشخص می‌کند. علامه طباطبایی در مقدمه تفسیر خود، به سیر تاریخی تفسیر و نحله‌های تفسیری از آغاز تا زمان معاصر اشاره کرده و نقاط ضعف و قوت آنها را یادآوری می‌نماید؛ از منظر علامه طباطبایی، وقتی می‌خواهیم پیرامون معنا و مفهوم آیه‌ای از قرآن مجید بحث کنیم، با دو رویکرد متفاوت می‌توانیم به سراغ آن آیه برویم:

یک رویکرد آن است که درصدد باشیم تا دریابیم که آیه شریفه چه می‌گوید؟
و رویکرد دوم آن است که درصدد باشیم تا معنایی را بیابیم که لازم است آیه را بر آن حمل کنیم.
اگر بخواهیم رویکرد اول را پیش بگیریم، باید تمامی معلومات و نظریه‌های علمی خود را موقتاً فراموش کرده و به هیچ پیش‌فرضی تکیه نکنیم و برای فهم آیه و تشخیص مقصود آن، از

نظائرش کمک گرفته و منظور از آن را با تدبیر در خود قرآن کریم به دست آوریم. اما در رویکرد دوم، نظریات خود را در مسئله دخالت داده و بلکه بر اساس آن نظریه‌ها بحث را شروع می‌کنیم؛ بدین صورت که در مسئله‌ای که قرآن کریم متعرض آن است، بحثی علمی و یا فلسفی را آغاز نموده و در همان چارچوب بحث را دنبال کنیم تا حق مطلب برایمان روشن و ثابت شود و آن وقت بگوییم که آیه هم همین را می‌گوید و معلوم است که این نوع بحث، بحث از معنای خود آیه نیست (طباطبایی، المیزان، ۱۴۱۷: ۱/ ۶ و ۱۱).

چراکه ذهن آدمی، وقتی مشوب و پایبند نظریه‌های خاصی باشد، در حقیقت عینک رنگینی بر چشم دارد که همه چیز و از جمله قرآن را از پشت همان عینک و به همان رنگ می‌بیند و نتیجه آن می‌شود که به جای آن که آراء و نظرات خود را در چارچوب معارف قرآنی سامان دهد، آیات قرآن را به گونه‌ای تفسیر و توجیه می‌کند که مطابق و موافق با آراء و نظراتش باشد و اگر هم آیه‌ای صراحتاً مخالف یکی از آن نظرات بود، آن را تأویل می‌نماید. فلذا سزاوارتر آن است که این روش تطبیق نامیده شود، نه تفسیر (همان، ۶).

از منظر علامه، نقطه ضعف مشترک عموم تفاسیر و روش‌های تفسیری آن است که همگی رویکرد دوم را در پیش گرفته و نتایج بحث‌های علمی خود را از خارج از قرآن اخذ کرده و بر مضمون آیات تحمیل نموده‌اند و هر فرد یا گروهی در نوشتن تفسیر، تنها بر مسائلی که برایش اهمیت داشته متمرکز گردیده و صرفاً از دریچه همان مسائل به آیات قرآنی نظر نموده است که این امر منجر به نوعی تفسیر به رأی گردیده و آنچه در تفاسیر گذشته نوشته شده است، نه تفسیر، بلکه تطبیق آیات قرآن بر نظر خود اشخاص است؛ و برخی در این مسیر تا بدان جا پیش‌رفته‌اند که حتی آیاتی را که با فرضیات و اصول موضوع‌شان ناسازگار بوده است به تأویل برده‌اند و بدین ترتیب، بسیاری از حقایق قرآن را مجاز جلوه داده و بخش عظیمی از آیات را تأویل کرده‌اند (همان، ۶ و ۸).

از دیدگاه علامه طباطبایی، این شیوه تفسیری در دوران معاصر نیز رواج داشته و تنها تفاوتش با دوران‌های سابق این است که در این دوران با گرایش‌های پوزیتیویستی و پراگماتیسمی همراه شده است؛ بدین صورت که گروهی مسلمان نمای تجربه‌گرا که متمایل به مکتب «فلسفه حسی» اروپا هستند، در صدد تفسیر قرآن بر اساس دست‌آوردهای علوم تجربی

بر آمده و به پیروی از برخی اندیشمندان و فلاسفه غربی معتقد شده‌اند که بایستی همه آن اموری که در معارف دینی بدان‌ها اشاره شده و از دایره مادیات و حواس مادی بیرون‌اند - مانند عرش، کرسی، لوح، قلم و امثال آن - به تأویل برده شده و بر اساس قوانین مادی توجیه شوند؛ چرا که بر اساس علوم جدید، اصالت وجود، تنها از آن ماده و خواص محسوس آن است و معارف دینی هم نمی‌تواند مخالف با این علوم باشد. بلکه اساساً اموری نظیر وحی، نبوت، رسالت، فرشته، شیطان و امثال آن‌ها که مسئله تشریع بر آنها مبتنی است، همگی اموری روحی و از شئون و حالات روحی شخص مدعی نبوت - و نه اموری عینی و واقعی و خارج از روح نبی - می‌باشند که ما به تناسب، نام یکی را وحی و دیگری را ملک و ... گذارده‌ایم و روح نیز، خود پدیده‌ای مادی و از عوارض ماده است و نبوت هم در واقع یک نبوغ خاص اجتماعی است که هدف مدعی آن، ایجاد اصلاحات اجتماعی و تحقق جامعه‌ای پیشرفته و آرمانی است.

این افراد از یک‌سو، وثاقت روایات برای بهره‌گیری در تفسیر قرآن را به واسطه وجود جعل و دس در آنها رد می‌نمایند و از سوی دیگر، آراء و مذاهب سابق را - با این استدلال که شیوه آنها عمدتاً مبتنی بر روش عقلی است که علوم جدید آن را باطل ساخته است - در این زمینه غیرقابل استفاده می‌انگارند و معتقدند که یگانه ابزار واجد صلاحیت برای تفسیر قرآن کریم، دست آورده‌های علوم تجربی است (همان، ص ۷ و ۸).

علامه طباطبایی شیوه این افراد را نیز همانند سابقین، تحمیل پیش‌فرض‌ها بر قرآن کریم و تطبیق آیات بر نظریات شخصی خود می‌داند و معتقد است که آنها نیز مانند گذشتگان، تطبیقات خود را تفسیر نام نهاده‌اند و در کتاب‌هایشان خبری از تفسیر نیست؛ مضافاً به این که لازمه اتخاذ چنین روشی آن است که قرآنی که خودش را «هُدًى لِّلْعَالَمِينَ» (آل عمران/ ۹۶) می‌خواند، فهم معنایش در گرو اهداء به غیر باشد و کتابی که خود را به «نور مبین» (نساء/ ۱۷۴) و «تبیان کل شیء» (نحل/ ۸۹) توصیف کرده است، بیانگر و روشن‌کننده مقصود خود نبوده، بلکه مستتیر و مبین به غیر باشد و چگونه ممکن است کتابی که قرار است فرقان حق از باطل (بقره/ ۱۸۵) و هادی مردم در تمامی حوائج زندگی‌شان باشد، در ضروری‌ترین حاجتشان که فهم خود این کتاب است، نه هدایت باشد و نه تبیان و نه فرقان و نه نور؟ (همان، ۸ و ۹ و ۱۱).

از منظر علامه طباطبایی، تنها روشی که می‌توان آن را تفسیر خواند و خود قرآن کریم هم

آن را می‌پسندد و معلمین و مفسرین حقیقی قرآن علیهم صلوات الله نیز همین شیوه را در تفسیر و تعلیم قرآن به کار گرفته‌اند، آن است که قرآن را با خود قرآن تفسیر نموده و معنای هر آیه را با تدبّر در خود آن آیه و بهره‌گیری از نظائرش به دست آوریم (همان، ص ۱۱ و ۱۲). بنابراین، مقدمه علامه و توضیحات ایشان درباره روش تفسیری اش اگرچه بسیار کوتاه و اجمالی است؛ اما به‌وضوح این مسئله را روشن می‌سازد که تفسیر او تفسیری روایی، کلامی، فلسفی، عرفانی و یا علمی نیست و مواردی که ایشان به تطبیق - به معنای مصطلحی که مورد نظر ماست که عبارت است از تطبیق آیات قرآن با علوم دیگر و خصوصاً دستاوردهای علوم جدید - پرداخته باشد، در المیزان یافت نمی‌شود.

استخدام علوم طبیعی در المیزان

آنچه در عنوان قبل گفته شد، به‌هیچ‌وجه به معنای آن نیست که علامه در تفسیر خویش از سایر علوم در قالب استخدام بهره نگرفته باشد. بلکه اساساً یکی از مهم‌ترین عوامل عظمت تفسیر شریف المیزان این است که مؤلف آن شخصیتی جامع‌الاطراف و در تمامی علوم عقلی و نقلی، نظیر ادبیات، صرف، نحو، معانی، بیان و بدیع، لغت، فقه و اصول، حدیث، رجال و درایه، فلسفه و ریاضیات و... استاد فن و صاحب‌نظر بوده است که شاهد بر این مطلب - علاوه بر این‌که این جامعیت در خود المیزان کاملاً مشهود است - آثار متعددی است که ایشان در اکثر این زمینه‌ها از خود به یادگار گذاشته است.

صاحب المیزان اگرچه تصریح می‌نماید که روش در تفسیر، قرآن به قرآن است و در جاهای متعددی بر استقلال قرآن کریم و این‌که این کتاب آسمانی برای فهمیده شدن نیازی به غیر ندارد، تأکید می‌نماید؛ اما روش تفسیر قرآن به قرآن، منافاتی با استخدام سایر علوم در فهم بهتر آیات کتاب الهی - و نه تفسیر آنها - ندارد.

توضیح مطلب آن‌که: از دیدگاه علامه، ابزارهای کسب معرفت انسانی، منحصر در چهار ابزار حس، عقل، الهام و وحی می‌باشند که سه قسم اول در میان تمامی انسان‌ها - البته با اختلاف در کیفیت و قوت و ضعف - مشترک بوده و قسم چهارم مختص به انبیاء است. مؤلف المیزان را اعتقاد بر این است که این چهار ابزار اگرچه به لحاظ حیطه کارآمدی و سعه ادراکی

متفاوت‌اند؛ اما همگی از مصادیق تعلیم خداوندی و سنت هدایت الهی در مورد انسان بوده و طرق مختلفی هستند که خدای متعال آنها را به منظور کسب معرفت و کشف سنن الهی در عالم کون و فهم اسرار هستی در اختیار بشر قرار داده است. نتیجه قهری این امر آن است که نمی‌شود محصولات ادراکی و معرفتی یکی از این ابزارها با معارف حاصل از ابزارهای دیگر منافی باشد؛ چراکه همان خدایی که آن ابزار را به منظور معرفت آموزی در اختیار بشر قرار داده است، همان خدا سایر ابزارهای معرفتی را نیز به بشر عطا کرده و آنها را حجت میان خود و مخلوقاتش قرار داده است. فلذا تمامی این ابزارها مکمل و متمم یکدیگر و درواقع بیانگر یک چیز بوده و همگی درصدد توصیف کیفیت عالم هستی و قوانین و نوامیس حاکم بر آن هستند و تنها حیطه کارایی و متعلقات ادراکی آنها با یکدیگر تفاوت می‌کند (طباطبایی، المیزان، ۱۴۱۷: ۵/ ۳۰۸ - ۳۱۲).^[۲]

مبتنی بر این اصل، علامه طباطبایی تصریح می‌نماید که قرآن مجید به‌عنوان یکی از مصادیق معرفت و حیانی و یکی از اصیل‌ترین منابع شناخت و معرفت، نه تنها با سایر انواع علوم و معارف بشری حاصل از سایر ابزارهای شناخت منافی نیست، بلکه خود به این ابزارها اشاره فرموده و در بیان و نشر معارف و تعالیم خود از همین سه ابزار و طریق مشترک بهره برده است (همان، ص ۳۱۲).

در خصوص ابزار حسی - که محل بحث این نوشتار هم اصالتاً همین ابزار و علوم حاصل از آن است - مرحوم علامه تصریح می‌نماید که علوم نظری انسان^[۳] نخست این‌که در مراحل اولیه از طریق حواس ظاهری حاصل گردیده و مراتب بعدی آن نیز به‌تمامه متوقف بر حسیات است؛ بدین‌صورت که علوم تصدیقی انسان مبتنی و متوقف بر علوم و معارف تصویری اوست و تصورات او نیز به‌نوبه خود در علوم حسی یا علمی که به‌گونه‌ای از علوم حسی انتزاع شده‌اند، منحصر و محدود است (همان، ۲۶۲ - ۲۶۳ و ۳۰۹).^[۴] دوم این‌که هم برهان و هم تجربه ثابت کرده است که کسی که فاقد یکی از حواس پنج‌گانه باشد، فاقد همه علمی است که به نحوی به آن حس منتهی می‌شوند، چه علوم تصویری و چه تصدیقی، چه نظری و چه بدیهی (همان، ۲۶۲، ۲۶۳).^[۵]

بنابراین، آیات و معارف قرآنی نه تنها منافی با علوم و ادراکات قطعی حاصل از ابزار حسی

نیستند، بلکه قرآن کریم، خود به این ابزار و معارف مبتنی بر آن اشاره فرموده و بخشی از تعالیم خویش را از همین طریق و با توجه به همین ابزار معرفتی به مخاطبینش القاء فرموده است (همان، ۳۰۸-۳۱۲).

اما از سوی دیگر، علامه طباطبایی در موارد متعددی بر این نکته تأکید می‌ورزد که قرآن کریم در القاء و افهام مراد و مقصود خویش هیچ ابهام و اغلاقی نداشته و محتوای خود را در قالب الفاظ متداول و معهود میان عرف و در چارچوب اصول عقلایی و عرفی محاوره، با بیانی کاملاً بلیغ، رسا و در اوج فصاحت، به راقی‌ترین و متعالی‌ترین شکل ممکن به مخاطبین ارائه داده است و نتیجتاً ما در مقام تفسیر و فهم مدالیل و مقاصد این کتاب آسمانی، به چیزی بیش از عقل و فطرت سلیم، آگاهی از اصول عرفی و عقلایی محاوره و آشنایی با زبان عربی نیازمند نیستیم (همان، ۱/ ۱۰-۱۲؛ طباطبایی، قرآن در اسلام، ۱۳۵۳: ۲۹-۳۱).^[۶]

بنابراین پرسش پیش می‌آید که از دیدگاه علامه طباطبایی، جایگاه سایر علوم یا همان نتایج معرفتی و شناختی حاصل از سایر ابزارهای شناخت در ارتباط با قرآن چیست؟

در پاسخ باید گفت: مرحوم علامه تصریحی به این مسئله ندارد؛ اما اسلوب و روش ایشان مشیر به آن است که از دیدگاه وی، علوم و معارف بشری، اگرچه می‌توانند ما را در فهم بهتر معارف قرآنی و استنتاجات و استفاده‌های فرائفسیری از کتاب الهی یاری برسانند؛ اما این به معنای دخیل بودن آنها در تفسیر قرآن نیست؛ چراکه تفسیر - همان‌گونه که ایشان در مقدمه المیزان بیان کرده است - به معنای تبیین معانی آیات و کشف مراد و مقصود الهی از آنهاست و ما در مقام تفسیر، تنها درصدد دریافت آن پیامی هستیم که خداوند تبارک و تعالی، از ظاهر این الفاظ و در چارچوب اصول عقلانی محاوره اراده فرموده است که این امر با مراجعه به خود قرآن کاملاً واضح و آشکار بوده و نیازمند بهره‌وری از هیچ ابزار دیگری نیست؛ اما فهم بطون و لایه‌های عمیق‌تر معانی آیات، جری و تطبیق آیات و کشف مصادیق آنها و یا به دست آوردن تفصیل و جزئیات پیام‌های کلی آیات و ... هیچ‌کدام در مقام تفسیر مدّ نظر نیستند.^[۷]

از این رو مدعای علامه در زمینه استقلال و عدم نیازمندی قرآن در مقام تفسیر، به معنای آن نیست که ما هر استفاده‌ای بخواهیم از کتاب الهی بکنیم، هیچ احتیاجی به هیچ علم و شاهد خارجی یا بیانات اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین و یا کلمات خبرگان علوم ادبی، تاریخ

و ... نداریم و همه چیز را از خود قرآن می‌توانیم استفاده کنیم. بلکه منظور آن است که آنچه در مقام تفسیر مورد نظر ماست، با تدبّر در خود قرآن مجید و استفاده از آیات نظائر قابل حصول است و در این زمینه نیازی به غیر نداریم.

اما پس از تفسیر آیات و فهم مراد الهی، آیا سایر علوم ما را در فهم عمیق‌تر و دقیق‌تر معارف الهی، یا فهم لایه‌های معنایی دیگر آیات، یا شناخت مصادیق دیگر آنها و یا کشف جزئیات و تفصیل اسرار و معارفی که قرآن مجید بدان‌ها اشاره‌ای گذرا فرموده است، یاری نمی‌رسانند؟

پاسخ آن است که چرا؛ می‌رساند. اما این ربطی به تفسیر ندارد و از حیطه اصل تفسیر و فهم مراد الهی فراتر است. فلذا علامه طباطبایی در مقدمه خود تصریح نموده که در تفسیر آیات شریفه قرآن کریم، به هیچ وجه بحثی نظری و فلسفی، یا فرضیه‌ای علمی و یا مکاشفه‌ای عرفانی را تکیه‌گاه و مبنای خود قرار نداده و تأکید می‌نماید که در مواردی هم که در مسائل سایر علوم، اموری مرتبط با مباحث تفسیری تشخیص داده شده‌اند، ذیل عنوانی جداگانه و تنها به میزانی که مرتبط با بحث می‌باشند، مطرح شده‌اند (طباطبایی، المیزان، ۱۴۱۷: ۱/۱۲ و ۱۴).^[۸]

آنچه به عنوان مؤید این دیدگاه قابل طرح است، توجه به این نکته است که چنانچه یافته‌های علمی را در فرآیند تفسیر قرآن کریم - به معنای کشف مراد و مقصود الهی از آیات - دخیل بدانیم، لازمه این امر آن است که آن دسته از آیاتی که به اعتقاد ما به مسئله یا نکته‌ای علمی اشاره کرده‌اند، تفسیرشان برای کسانی که قبل از کشف آن مسئله یا نکته علمی می‌زیسته‌اند و یا آنان که از این کشف بی‌خبرند، ممکن و میسر نبوده و چنین آیاتی برای چنین مخاطبانی مجمل و مبهم بوده و مراد الهی از این آیات برای ایشان مجهول باشد؛ که این امر با اطلاق تبیان و هدایت و نور بودن قرآن کریم منافات دارد.

تبیین و تثبیت این مدعا اگرچه در مورد کلیت علوم، بحثی مفصل و از محدوده یک مقاله خارج است؛ اما در خصوص محل بحث - یعنی علوم طبیعی - بسیار روشن و واضح است. چراکه از یک سو هدف اصلی قرآن مجید از تمامی بیانات، معارف و تعلیمات خود، تربیت و ارتقاء روحی و معنوی انسان و حرکت صعودی او در مراتب توحید بوده و این کتاب الهی در عین جامعیت و توجه به تمامی ابعاد حیات بشری، هر مسئله‌ای را از منظر جایگاه و نقش آن در مسیر حرکت روحانی انسان و تعالی و یا انحطاط او مورد توجه قرار داده است؛ و از سوی دیگر

جایگاه و نقش علوم طبیعی در برنامه تربیتی انسان و نقشه راه حرکت توحیدی او در مقایسه با سایر علوم و معارف بشری، جایگاهی اندک و ناچیز است و قرآن کریم نیز هر جا به جهان ماده و محسوسات - که متعلق معارف حسی انسان هستند - اشاره فرموده، اولاً این امور را نه از آن جهت که اصالتاً موضوعیت دارند، بلکه از آن جهت که بر اساس قانون علیت و برهان نظم، آیت و نشانه وجود خالق، مدبر و مبدعی واحد، قادر و علی‌ام و عظمت علم و قدرت و حیات او هستند، مورد توجه قرار داده است؛ و ثانیاً به اموری اشاره فرموده است که بدون آگاهی از دقایق و ظرایف علوم مادی و طبیعی، مشهود و محسوس همگان بوده و افهام عمومی بدون نیاز به تخصص و علمی خاص، آیت و نشانه بودن آن امور را درک می‌نمایند. از این رو علوم و معارف مادی تنها می‌توانند ما را در فهم دقیق‌تر اشارات قرآنی یاری رساننده و سهمی در اصل تفسیر آیات ندارند.

جهت وضوح بیشتر، مطلب را در قالب مثالی توضیح می‌دهیم. به عنوان نمونه خدای متعال در آیه ۱۶۴ از سوره مبارکه بقره می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْبَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾.

به لحاظ تفسیری پیام این آیه شریفه و مراد الهی از آن کاملاً واضح بوده و آیه به این مطلب اشاره دارد که تعقل و تدبر در نظام واحدی که حاکم بر آسمان‌ها و زمین، رفت و آمد شب و روز، حرکت کشتی در آب و ... است، ما را به دلایل و براهینی متقن مبنی بر وجود حق تعالی، قدرت، حکمت و توحید الهی رهنمون می‌سازد و فهم این مطلب نیازمند هیچ منبع معرفتی غیر قرآنی نبوده و خود قرآن مجید، منظور از آیت بودن وجودات انفسی و نیز معنای تعقل مورد نظر و تأیید خود را در آیات دیگر بیان فرموده است؛ اما هر چه پیشرفت علوم بشری بیشتر گشته و اتقان و دقت و وحدت نظام حاکم بر خلقت بیش از پیش مکشوف گردد، دلالت آیات آفاقی بر وحدت و قدرت و حکمت مُنشئ و مدبّر عالم برای ما محسوس‌تر می‌گردد که این امری ورا و فرای تفسیر و به نحوی مکمل آن است.

این امر حتی در مواردی که یافته‌های جدید علوم طبیعی، فرضیات گذشتگان را ابطال

نموده است نیز صادق است. به عنوان نمونه، علامه طباطبایی در ذیل آیه ۳۸ سوره یس ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا﴾ به این مسئله اشاره می‌فرماید که اگر کشفیات علمی دال بر حرکت زمین به دور خورشید نبودند، چه بسا این آیه بر آنچه حس ظاهری از حرکت خورشید به دور زمین به غلط تصور می‌کند، حمل می‌شد؛ اما این مخالف کشفیات قطعی علمی است و البته همین علم ثابت کرده است که خورشید با سیاراتی که پیرامون آن‌اند، به‌سوی ستاره «نصر ثابت» حرکتی انتقالی دارند (همان، ۸۹/۱۷). با این حال این مسئله تأثیری در تفسیر آیه شریفه نداشته و فرضیات باطله قدما و یا کشفیات جدید معاصرین، هیچ‌کدام نقشی در اصل تفسیر این آیه ندارند؛ چراکه آیه همان‌گونه که علامه بیان کرده است، درصدد بیان این مطلب است که خورشید پیوسته و تا زمانی که نظام دنیا باقی است، در حال یک حرکت دائمی به سمت محل استقرار خویش است و این حرکت یکی از مصادیق تقدیر و تدبیر مقدر و مدبری است که هیچ غلبه‌گری بر اراده او غلبه نکرده و به هیچ‌یک از جهات صلاح در کارهایش جاهل نیست؛^[۹] اما این که کیفیت حرکت خورشید به چه نحو بوده و آیا با فرضیات قدیمه سازگار است و یا با کشفیات جدید، مورد توجه آیه نبوده و از محدوده تفسیر آن خارج است و به همین جهت حتی کسانی که در گذشته و به غلط حرکت انتقالی خورشید را به دور زمین می‌پنداشتند و یا افرادی که اساساً نوع حرکت خورشید برایشان مجهول بوده است، پیام این آیه را همانند امروزیان درک کرده‌اند.

آنچه گفته شد، در تمام مواردی که مرحوم علامه یافته‌های علوم طبیعی را به استخدام گرفته است، ساری و جاری است که آن موارد را احصاء شده و در انتهای این بحث به آنها اشاره می‌شود تا خواننده با مراجعه به این موارد، خودش شخصاً صحت ادعا را دریابد:

علامه طباطبایی در تفسیر آیه ۱۶۴ سوره بقره ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ به برخی یافته‌های علمی در زمینه نجوم و کیهان‌شناسی و اجرام گوناگون آسمانی، مسئله جاذبه عمومی، ساختار مولکولی و ذرات تشکیل‌دهنده هسته مولکول، در ذیل فراز ﴿وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ﴾ به حرکت وضعی و انتقالی زمین به دور خورشید و عدم ثبات مدار آن و میل سطح دایره معدل از مدار ارضی در حرکت انتقالی که باعث تغییر در طول شب و روز و پیدایش فصول می‌گردد، در ذیل فراز ﴿وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ به چگونگی پیدایش

باران و برف و بارش آنها و در ذیل فراز ﴿وَتَضْرِيفُ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ به تشریح کیفیت تولید و جریان باد و فواید و آثار آن در هستی و نحوه تولید ابر اشاره می‌کند که همگی از یافته‌های علوم تجربی است (همان، ۱/ ۳۹۶-۴۰۵).

در ذیل آیه ۲۷ آل عمران و ۶ حدید ﴿تُولِجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ﴾ نیز به کیفیت تغییر طول شب و روز در نیمکره شمالی و جنوبی و قطبین و استواء اشاره فرموده و ولوج لیل در نهار و ولوج نهار در لیل را بر این اساس تبیین می‌نماید (همان، ۳/ ۱۳۶ و ۱۹/ ۱۴۷).

در ذیل آیه یک سوره نساء در تأیید دیدگاه تفسیری خود (عمر نوع انسانی و منتهی شدن نسل حاضر به آدم و حوا و...) به نقل‌های تاریخی، کاوش‌های زمین‌شناسی، یافته‌های ژئولوژیک (علم شناخت طبقات زمین)، فسیل‌شناسی، زیست‌شناسی (نظریه‌های مطرح در باب تغییر و تحول برخی از انواع جانوری که در مورد برخی حیوانات نظیر اسب، فیل، گوسفند و... به قطعیت رسیده است)، باستان‌شناسی، نظریات مطرح در هیأت و جغرافیا و ژئولوژی در مورد تغییرات بخش‌های مختلف پوسته زمین اشاره فرموده و ضمناً به فرضیه بودن نظریه داروینیسیم و برخی اشکالات آن نیز اجمالاً تذکر می‌دهد (همان، ۴/ ۱۳۹-۱۴۳). هم‌چنین در بحث از آیات ۷ الی ۹ از سوره مبارکه سجده ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ * ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾ در بحثی تحت عنوان «کلام فی کینونة الإنسان الأولى» به طرح و نقد نظریه‌های مطرح در زیست‌شناسی در کیفیت پیدایش نوع انسانی - و از جمله نظریه تکاملی داروین - می‌پردازد (همان، ۱۶/ ۲۵۵-۲۶۰).

در ذیل آیه ۳۸ سوره انعام، در تأیید دیدگاه خود (مبنی بر حشر و حساب داشتن حیوانات) به شگفتی‌هایی که زیست‌شناسان و دانشمندان حیوان‌شناسی پس از مطالعات عمیق بدان دست یافته‌اند، استناد می‌فرماید (همان، ۷/ ۷۴ و ۷۷).

در بحث از آیه ۱۹ سوره حجر ﴿وَالْأَرْضُ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ﴾ چنین بیان می‌دارد که این آیه شریفه به یک نکته دقیق علمی اشاره دارد مبنی بر این‌که برای وزن، دخالتی تام در رشد و نمو گیاهان است و این مطلبی است که قرآن کریم گوی سبقت را در آن از همه آکادمی‌های علمی جهان ربوده است و کشف این مطلب در

چهارده قرن قبل، قریب به معجزه و بلکه خود معجزه است (همان، ۱۴۶/۱۲) و در ذیل آیه ۲۲ همین سوره ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَافِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ﴾ به اثبات زوجیت و دوجنسه بودن عمومی نباتات و باردار شدن آنها توسط بادهای در علوم جدید، به عنوان مؤیدی بر دیدگاه تفسیری خویش اشاره می نماید و نیز به این که بر اساس کشفیات علمی، آب موجود در زمین از طریق باران های آسمانی تأمین گشته و دیدگاه قدما مبنی بر این که آب های روی زمین درواقع کره ای ناقص است که بیشتر سطح زمین را پوشانده، باطل است. (همان)

در ذیل آیه ۹۵ سوره اسراء ﴿قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا﴾ به قرار داشتن انسان تحت جاذبه زمین و سهولت انتقال او بر روی زمین به واسطه این جاذبه اشاره می فرماید (همان، ۲۰۸/۱۳).

در ذیل آیات مربوط به اصحاب کهف (کهف/ ۹-۲۶ و ۸۳-۱۰۲) به منابع تاریخی، اکتشافات باستان شناسی و حفاری و یافته های جغرافیایی در خصوص داستان اصحاب کهف و تعیین محل غار ایشان و نیز داستان ذوالقرنین، تعیین این که او چه کسی بوده، به چه مناطقی سفر کرده، محل سدی که او بنا نهاده و این که یاجوج و ماجوج چه قومی بوده و محل سکونت ایشان کدام منطقه بوده است، استناد فرموده است (همان، ج ۱۴، ص ۲۹۴-۳۰۰ و ۳۷۹-۳۹۶).

در ذیل آیه ۳۰ سوره انبیاء ﴿إِذْ لَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾ دو احتمال را در تفسیر آیه مطرح ساخته و به این نکته تذکر می دهد که احتمال اول موافق با یافته های علم جدید در مورد کیفیت بسط و گسترش عالم ماده است (همان، ۱۴/ ۲۷۸-۲۷۹).

در ذیل ادامه همین آیه ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾ تصریح می فرماید که مسئله مورد نظر آیه شریفه، یعنی ارتباط زندگی با آب، مسئله ای است که در مباحث علوم جدید به خوبی روشن شده و به ثبوت رسیده است (همان، ۲۷۹).

در تفسیر آیه ۱۲ سوره فاطر ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِن كُلِّ تَاكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا﴾ در رد این اشکال که «لؤلؤ و

مرجان تنها از دریای شور استخراج می شود و دریای شیرین نه لؤلؤ دارد و نه مرجان» و در تأیید قول مورد اختیار خود به نقل دائره المعارف بستانی در مورد امکان تولید مروارید در آب شیرین استناد می کند (همان، ۲۸/۱۷).

در ذیل آیه ۳۸ سوره یس ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا﴾ به این مطلب اشاره می فرماید که اگر کشفیات علمی دال بر حرکت زمین به دور خورشید نبودند؛ چه بسا این آیه بر آنچه حس ظاهری - از حرکت خورشید به دور زمین - به غلط تصور می کند حمل می شد؛ اما این مخالف کشفیات قطعی علمی است و البته همین علم ثابت کرده است که خورشید با سیاراتی که پیرامون آن اند به سوی ستاره (نصر ثابت) حرکتی انتقالی دارند (همان، ۸۹/۱۷).

در ذیل آیه ۳۹ سوره یس ﴿وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ﴾ به اختلاف صور ماه و عامل این اختلاف و آثاری که برای این اختلاف در دریا و خشکی و در زندگی انسان ها، در علوم مربوطه بیان شده است اشاره می فرماید (همان، ۹۰).

در ذیل آیه ۱۰ سوره صافات ﴿إِلَّا مَن خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ﴾ تمامی احتمالات مطرح در معنای استراق سمع شیاطین و تعقیب آنها به وسیله شهاب را با استناد به یافته های نجوم و کیهان شناسی مردود دانسته و پس از تصریح به این که این آیات باید به گونه ای توجیه گردد که مخالف با علوم امروزی و مشاهداتی که بشر از وضع آسمان ها دارد، نباشد، آنها را از باب تمثیل و بیان امری ملکوتی و معقول در قالبی محسوس می داند؛ کما این که در ذیل آیه پنج سوره ملک ﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ﴾ نیز با استناد به همین یافته های علمی، یکی از وجوه بیان شده در تفسیر آیه مذکور را بر وجه دیگر ترجیح می دهد (همان، ۱۷/۱۲۴-۱۲۵ و ۱۹/۳۵۱).

در ذیل آیه ۹ سوره فصلت ﴿قُلْ أَإِنكُم لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَلِك رَّبُّ الْعَالَمِينَ﴾ به برخی یافته های علمی درباره مراحل به وجود آمدن زمین (گداختگی و حالت مذاب داشتن و سپس به تدریج سرد و منجمد شدن) به عنوان یک احتمال ۱۶۹ اشاره می فرماید (همان، ۱۷/۳۶۲-۳۶۳).

در ذیل آیه ۱۶ سوره نوح ﴿وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا﴾ در تبیین مفهوم

کلمات نور و سراج که در وصف ماه و خورشید به کار رفته است، به این حقیقت علمی اشاره می‌کند که معنای نور بودن ماه، این است که زمین ما را به وسیله نوری که از خورشید می‌گیرد، روشن می‌کند؛ پس ماه خودش روشنگر نیست تا سراج نامیده شود (همان، ۳۲/۲۰).

استخراج علوم در المیزان

یکی از ویژگی‌های اساسی تفسیر المیزان، نگاه سیستماتیک و ساختاری ویژه‌ای است که مؤلف آن نسبت به قرآن کریم دارد. علامه طباطبایی قرآن مجید را کتابی می‌داند که تمامی اجزای آن ناظر به یکدیگر بوده و همگی باهم مجموعه‌ای نظام‌مند، متصل و یکپارچه را تشکیل می‌دهند که واجد پیامی واحد و سازگار است.

از سوی دیگر علامه طباطبایی، قبل از آنکه یک مفسر باشد، حکیم - به معنای حقیقی آن - است؛ یعنی هم در فلسفه استادی کامل و مجتهد است؛ هم در عرفان نظری خبره فن است و هم در عرفان عملی صاحب‌قدم و کشف و شهود و علم وجدانی به مراتبی از تأویل قرآن مجید است؛ و این در حالی است که تبیینی که عرفان نظری از معارف قرآنی و حدیثی ارائه داده است، هم از جهت اتقان و احکام، هم از جهت شمول و هم از جهت نظام‌مندی در عرصه علوم اسلامی بی‌نظیر بوده و در هیچ مکتب فکری دیگری یافت نمی‌شود.

این عوامل باعث گردیده است تا تفسیر المیزان، به صورت بالقوه و در مواردی بالفعل، پتانسیل و ظرفیت عظیمی در عرصه نظریه‌سازی داشته باشد؛ بدین معنا که در بسیاری از عرصه‌های علوم انسانی (از جمله جامعه‌شناسی، سیاست، اقتصاد، فلسفه نظری و انتقادی تاریخ، روان‌شناسی، مباحث هرمنوتیک، جامعه‌شناسی دین، جامعه‌شناسی حقوق، جامعه‌شناسی معرفت، جامعه‌شناسی زبان، فلسفه ذهن و ...) مرحوم علامه مؤلفه‌های کامل یک چارچوب نظری بر اساس معارف قرآنی را به تناسب در بخش‌های مختلف این تفسیر ارائه داده است که قابل جمع‌بندی و عرضه در قالب یک نظریه علمی هستند.

البته این ویژگی در زمینه علوم طبیعی مصداقی در المیزان نداشته و ظرفیت مذکور، تنها منحصر به عرصه‌های علوم انسانی است که علت آن هم بر اساس آنچه در بحث استخدام گفته شد، واضح و روشن است.^[۱۰] بنابراین با توجه به این که وجهه اصلی و همت این نوشتار، بررسی جایگاه علوم طبیعی در تفسیر المیزان است، در این بحث به همین مقدار اکتفا نموده و تنها به ذکر

برخی از موارد که دارای ظرفیت بسیار چشمگیر و روشن است، اکتفا می‌نماییم:

دیدگاه‌های علامه در باب ماهیت زبان، منشأ پیدایش و خاستگاه زبان، چگونگی تکامل زبان و ظهور انشعابات زبانی که هم در زمینه مباحث هرمنوتیکی و هم مباحث جامعه‌شناختی قابلیت عرضه در قالب یک نظریه علمی را دارا هستند.

دیدگاه علامه در باب زبان دین که هم در زمینه مباحث هرمنوتیکی و هم مباحث جامعه‌شناختی قابلیت عرضه در قالب یک نظریه علمی را داراست.

دیدگاه علامه در باب روش تفسیر قرآن کریم که در عرصه مباحث هرمنوتیک، قابلیت عرضه در قالب یک نظریه علمی را داراست.

دیدگاه‌های علامه در زمینه وحدت و اصالت جامعه و خاستگاه حیات جمعی بشر که در عرصه مباحث جامعه‌شناختی، فلسفه جامعه‌شناسی، فلسفه اجتماع و فلسفه نظری و انتقادی تاریخ دارای قابلیت نظریه‌سازی می‌باشند.

دیدگاه‌ها در زمینه اعتباریات، کیفیت تولید و نقش آنها در حیات اجتماعی بشر که در عرصه‌های مختلفی نظیر جامعه‌شناسی معرفت، معرفت‌شناسی محض، معرفت‌شناسی اجتماعی و فلسفه ذهن قابل طرح و بررسی می‌باشند.

دیدگاه‌های کلی علامه در زمینه احکام عملی و جزایی اسلام که در زمینه حقوق و جامعه‌شناسی حقوق دارای قابلیت نظریه‌پردازی می‌باشند. و ...

نتیجه

علامه طباطبائی اگرچه «تطبیق» آیات قرآنی را بر یافته‌های علوم طبیعی و بلکه هر علمی به کلی مردود می‌داند؛ اما در عرصه «استخدام»، با تصریح به این که قرآن کریم در مقام القاء و افهام مراد خویش هیچ ابهام و اغلاقی نداشته و محتوای خود را کاملاً بلیغ و رسا به مخاطبش ارائه داده و تبعاً در مقام تفسیر و فهم مقاصدش غنی و بی‌نیاز از غیر است، در مواردی از یافته‌های علوم طبیعی، در فهم بهتر آیات و استفاده‌های فراتفسیری از قرآن کریم بهره برده است که البته این بهره‌وری در تمامی موارد به گونه‌ای صورت پذیرفته که دقیقاً در راستای دیدگاه تفسیری ایشان و مؤید مبانی قبلاً تعریف شده توسط ایشان است. در باب «استخراج» نیز گفته

شد که اگرچه در «المیزان» مصداقی برای علوم طبیعی در این عرصه نمی‌توان یافت؛ اما این تفسیر گران‌بها در بسیاری از شاخه‌های علوم انسانی به‌صورت بالقوه و یا بالفعل، ظرفیت بسیار عظیمی برای استخراج نظریات دارد که در عموم موارد هنوز از این ظرفیت استفاده نشده است.

پی‌نوشت‌ها

[۱] بر اساس آنچه علامه مصباح یزدی در بیانات خویش در همایش بین‌المللی «اندیشه‌های علامه طباطبایی در تفسیر المیزان» مورخ پنجشنبه ۱۳۹۳/۰۸/۲۲ بیان کرده است، از مهم‌ترین انگیزه‌های علامه طباطبایی در نگارش المیزان، مقابله با رواج تطبیق آیات قرآن کریم بر دستاوردهای علوم غربی بوده است.

[۲] البته این اصل تنها در مورد آن دسته از علوم و معارف انسان صادق است که به‌صورت قطعی و یقینی و خالی از خطا بوده و هم از حیث ماده و هم از جهت صورت، در زمره بدیهیات و یا منتهی به بدیهیات باشند.

[۳] اصطلاح «نظری» گاهی در مقابل «بدیهی» به‌کاررفته و منظور از آن، آن دسته از علوم حصولی است که تحققش برای ذهن نیازمند اکتساب و آموزش و استدلال است؛ اما «علوم بدیهی» آن دسته از علوم حصولی هستند که بدون اکتساب و آموزش و استدلال برای ذهن حاصل می‌شوند. تصوراتی نظیر مفهوم «وجود»، «شیء» و «وحدت» و تصدیقاتی نظیر «امتناع اجتماع نقیضین» و «زوج بودن چهار» از معارف بدیهی به‌شمار رفته و تصوراتی نظیر مفهوم «انسان» و «فرشتگان» و تصدیقاتی نظیر «تجرد نفس انسانی» یا «اصالت اجتماع» در زمره معارف نظری محسوب می‌شوند. منطقیون بدیهیات را نیز به شش دسته «محسوسات»، «متواترات»، «تجربیات»، «فطریات»، «وجدانیات» و «اولیات» تقسیم می‌کنند. (ر.ک: ابن‌سینا، البرهان، ۱۴۰۴ ق: ۵۱؛ صدرالدین شیرازی، التصور والتصدیق، ۱۳۷۱ ش: ۳۰۸؛ سبزواری، شرح غررالفوائد، ۱۳۴۸ ش: ۸۴؛ طباطبایی، نه‌ایة الحکمة، ۱۳۷۲ ش: ۲۵۲)؛ اما گاهی اصطلاح «نظری» در مقابل «عملی» به‌کار رفته و منظور از آن، آن دسته از علوم است که ناظر به واقعیات هستی بوده و از هست و نیست‌ها سخن می‌گویند که از آنها به «علوم

توصیفی» نیز تعبیر می‌شود؛ برخلاف «علوم عملی» که ناظر به افعال انسانی بوده و از «بایدها» و «نبایدها» سخن می‌گویند و از آنها به «علوم دستوری» یا «علوم ارزشی» یا «علوم هنجارین» هم تعبیر می‌شود و علمی مانند «اخلاق»، «حقوق» و «سیاست» را شامل می‌شوند (در زمینه علوم توصیفی و دستوری ر.ک: مصباح‌یزدی، جامعه و تاریخ از نگاه قرآن، ۱۳۹۰ ش: ۱۹ - ۲۰؛ همو، آموزش فلسفه، ۱۳۸۳ ش: ۱/ ۲۴۵ - ۲۴۶؛ همو، حقوق و سیاست در قرآن، ۱۳۹۱ ش: ۱۷ - ۱۸؛ سروش، دانش و ارزش، ۱۳۵۸ ش، ص ۱۳ و ۲۲۳؛ همو، علم چیست؟ فلسفه چیست، ۱۳۷۱ ش، ص ۸۶؛ همو، تفرج صنع، ۱۳۶۶ ش، ص ۱۷۲) در اینجا منظور علامه از اصطلاح «علوم نظری» همین معنای دوم بوده و علوم توصیفی را اراده کرده است.

[۴] مرحوم علامه این معنا را به صورت مفصل و کامل در کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» در مقاله پنجم تبیین فرموده است (ر.ک: مطهری، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۲، ص ۱۰ - ۱۳۶).

[۵] به عنوان مثال، کسی که به صورت مادرزادی فاقد بینایی باشد، به صورت طبیعی از معرفت به اموری نظیر رنگ‌ها و شکل‌ها و فاصله‌ها و سایر مدرکات بصری محروم بوده و هیچ تصویری نسبت به آنها نمی‌تواند داشته باشد و همین گونه است نسبت به حس شنوایی و چشایی و بویایی و لامسه (ن.ک: مطهری، مجموعه آثار، ۱۳۸۹ ش: ۱۳/ ۳۵۶ - ۳۵۷).

[۶] خواننده خبیر به این مسئله متفطن است که آگاهی از اصول عرفی و عقلایی محاوره و آشنایی با زبان عربی، به معنای آگاهی از علوم صرف، نحو، لغت، معانی، بیان، بدیع و منطق - به عنوان علمی که کیفیت بهره‌وری صحیح از ابزار عقل را تبیین می‌نماید - است و استفاده از این علوم در تفسیر قرآن مجید، به معنی نیازمندی تفسیر قرآن به غیر نیست. چراکه آگاهی از این امور، از ضروریات تفاهم بوده و فهم هر کلامی - صرف نظر از این که گوینده آنچه کسی باشد - متوقف بر این امور است. این از بدیهیات روش عقلایی و از ویژگی‌های ذاتی زبان است که کسی که به زبانی سخنی گفته، مفسر و حتی مخاطب مستقیم کلام او باید ادبیات آن زبان و اصول عرفی محاوره را بداند تا بتواند سخن گوینده را به درستی بفهمد و این به معنای احتیاج تفسیر به غیر خود نیست.

[۷] آنچه در تعریف علم تفسیر، با استفاده از بیانات علامه گفته شد، با اندکی تفاوت مورد اتفاق عموم علما و مفسرین شیعه و سنی است (ر.ک: بابایی و دیگران، روش‌شناسی تفسیر قرآن، ۱۳۸۷: ۵ - ۲۵) که در فصل اول این کتاب، نویسنده به‌صورت نسبتاً مفصّلی، بسیاری از تعاریف بزرگان عرصه تفسیر و علوم قرآن را مطرح ساخته و مورد بررسی و نقد قرار داده و درنهایت نیز تعریفی مختار از «تفسیر قرآن مجید»، بر اساس لغت و شیوه معهود در این علم ارائه کرده است که هم بر اساس تعاریفی که توسط ایشان نقد شده‌اند و هم بر اساس تعریف مختار خود ایشان، آنچه در متن گفته شد - مبنی بر این‌که این امور خارج از محدوده تفسیرند - صادق است. البته ممکن است فرد دیگری بگوید که من تمامی موارد مذکور را در زمره علم تفسیر - و نه خارج از آن - می‌دانم که در این صورت در جعل اصطلاح، بحثی نیست و آنچه گفته شد بر اساس نظرات و دیدگاه‌های مرحوم علامه است که از نظر نویسنده نیز صحیح به نظر می‌رسد.

[۸] مرحوم علامه حتی مباحث روایی را نیز ذیل عنوانی مجزّاً و پس از اتمام مباحث تفسیری آیات و به‌عنوان مؤید یا مکمل نظرات تفسیری خود آورده است.

[۹] «و کیف کان فمحصل المعنی أن الشمس لا تزال تجری ما دام النظام الدنیوی علی حاله حتی تستقر و تسکن بانقضاء أجلها فتخرب الدنیا و یبطل هذا النظام و ... الجری المذكور تقدیر و تدبیر ممن لا یغلبه غالب فی إرادته و لا یجهل جهات الصلاح فی أفعاله» (طباطبایی، المیزان، ۱۴۱۷: ۱۷ / ۸۹).

[۱۰] زیرا همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، علوم طبیعی نقش چندانی در زمینه هدف تربیتی قرآن کریم نداشته و بالتبع، علامه طباطبایی نیز به همان میزانی که قرآن کریم به عالم محسوسات پرداخته، علوم طبیعی را مورد توجه قرار داده است.

منابع

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله، الشفاء (المنطق)، مکتبه آیه الله المرعشی، قم: ۱۴۰۴ ق.
۲. بابایی، علی اکبر و دیگران، روش شناسی تفسیر قرآن، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم: چاپ سوم، ۱۳۸۷ ش.
۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، دارالقلم، بیروت: ۱۴۱۲ ق.
۴. رضایی اصفهانی، محمدعلی، درآمدی بر تفسیر علمی قرآن، انتشارات اسوه، قم: ۱۳۷۵ ش.
۵. سبزواری، ملاهادی، شرح غررالفوائد (شرح منظومه حکمت)، انتشارات دانشگاه تهران، تهران: ۱۳۴۸ ش.
۶. سروش، عبدالکریم، تفرج صنع، گفتارهایی در مقولات اخلاق و صنعت و علم انسانی، سروش، تهران: ۱۳۶۶ ش.
۷. سروش، عبدالکریم، دانش و ارزش، یاران، تهران: ۱۳۵۸ ش.
۸. سروش، عبدالکریم، علم چیست؟ فلسفه چیست؟، موسسه فرهنگی صراط، تهران: ۱۳۷۱ ش.
۹. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، التصور و التصدیق (چاپ شده به همراه الجوهر النضید)، انتشارات بیدار، قم: چاپ پنجم، ۱۳۷۱ ش.
۱۰. طباطبایی، سید محمدحسین، قرآن در اسلام، دار الکتب الاسلامیه، تهران: چاپ دوم، ۱۳۵۳ ش.
۱۱. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیرالقرآن، جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم: چاپ پنجم، ۱۴۱۷ ق.
۱۲. طباطبایی، سید محمدحسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، انتشارات صدرا، تهران: چاپ دوم، ۱۳۶۴ ش.
۱۳. طباطبایی، سید محمدحسین، نهاية الحکمه، مؤسسه النشر الاسلامی، قم: چاپ دهم، ۱۳۷۲ ش.
۱۴. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، نشر هجرت، قم: چاپ دوم، ۱۴۰۹ ق.

۱۵. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، مؤسسه دارالهجره، قم: چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق.
۱۶. مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم: چاپ چهارم، ۱۳۸۳ ش.
۱۷. مصباح یزدی، محمدتقی، جامعه و تاریخ از نگاه قرآن (معارف قرآن ۸)، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم: ۱۳۹۰ ش.
۱۸. مصباح یزدی، محمدتقی، حقوق و سیاست در قرآن (معارف قرآن ۹)، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم: چاپ چهارم، ۱۳۹۱ ش.
۱۹. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، انتشارات صدرا، تهران: چاپ ششم، ۱۳۸۹ ش.